

به نام خداوند بخشنده و مهربان

نمایشنامه: خواستگاری دختر حاج ممد

## نویسنده: کوثر کارگر

کاراکترها:

- ۱- حاج ممد
- ۲- سکینه (همسر حاج ممد)
- ۳- لطیفه (دختر حاج ممد)
- ۴- دکتر ارتوید (خواستگار)
- ۵- فرنگیس (مادر خواستگار)

صحنه: یک خانه قدیمی که در یک طرفش آشپزخانه و در طرف دیگر  
توالی قرار دارد. چیدمان خانه بسیار ساده و بی‌الایش است



نه نه نه ..... گفتم خدا نکنه

-چیه واسه خودتون بریدین و دوختین! من به مرد جماعت دختر بده  
نیستم! افتاد؟

-آخه حاج ممد .....

-آخه ماخه نداره همینی که گفتم!

-زشته بعدشم من کلی موز و سیب، پرتقال خریدم

- (حاج ممد دستش را روی قلبش میگذارد) آخ آخ قلبم .... آخ جیگرم  
... اتیش گرفتم ...

-چیشد حاجی؟ دردت به جونم .....

-نه یه دفعه! آخه کی گفته بری میوه بگیری موز کیلو ۱۲ تومن ...  
سیب ۲۵۰۰..... پرتقال شده ۳ تومن .... ای خدا پولام رفت .....

-خب عزیزم مهمون داشتیم نمیشد نخرم

-میخوام مهمون نخوره همین الان میری پیش میدی!

-وای زشته خب من جلو مهمون ها چی بزارم!

-من نمیدونم. اصلا برو بیابونه ولات توله بچین بیار والا خدا هم به اون  
خدایش با این گرونیای راضی نیست! بعد تو میری پول منه بی زبون  
رو اینور اونور خرج میکنی!

-حاج ممد خواستگاریه. خواهش میکنم یه امشبه دندون رو جیگر بزار  
!

(حاج ممد به سمت توالت میرود)

-کجا میری

-مستراح! با اجازه حاجیه خانم! دو ساعتی تو خلا کاردارم فشار  
اقتصادی بهم وارد شد



خوبیم فدات شم عزیزم آقای لنگ دراز هم خوبه سلام میرسونه اره  
مشغول کاره اره اره تو مستراح.....(قطع میکند)

-اخ چه سوتی دادم

(تلفن دوباره زنگ میخورد)

-عزیزم ببخشید مثل اینکه قطع شد ... ممنون خب تو چیکار میکنی؟ اها  
... اها... صغری رو دلم نزار که خونه خونه!

از صبح تا الان یه ریز سره پام

حاج ممد-ارواح عمت .

نمیدونی که چه خبره از صبح تا الان گیره خرید بودم و کارهای  
خونه! تا زشم شب خواستگاریه! خدا روزی جوون های شما هم بکنه  
امشب میان برای لطیفه اره طرف دکتر ارپوتته!

-کمتر بز بده زن! چشممون میزنن! سکووو! سکووووو

-عزیزم مثل اینکه حاج ممد داره صدام میزنه من قطع میکنم فعلا

چته پیرمرد!!! از دست تو

(لطیفه وارد صحنه میشود)

-مامی ... مامی ... به بابی گفتی؟ چیشد؟ چی گفت؟ قبول کرد؟

-هیییییس یواش تر! چته دستپاچه ی خواستگار ندیده! اره گفتم الانم  
رفته تو اتاق فکر

- (مادرش را میبوسد با شادمانی بشکن میزند و میخواند) آخ جووون آخ جوووون .... وای مامی مگه اون تو خوابش برده که نمیاد بیرون؟  
-من چه میدونم دختر! یک ساعته که رفته داخل!

(حاج مدد از توالت خارج میشود - شلوارش کردی اش را به اشتباه پرت میکند روی صورت لطیفه)  
-اخیششششششششش ... تخلیه شدم ...  
-سلام بابی!!!

-علیک سلام چرا اینجوری نگاهم میکنی مگه جن دیدی  
-اره .... یعنی نه! اصلا هیچی بابی اون تو چکار میکردی یک ساعت!

-سینما پنج بعدی بود داشتم تماشا میکردم! خب معلومه دختره ی سبک مغز داشتم فکرامو میکردم

-خب پس با اجازتون من برم توالت و پیام....

-والا خوبه ملت واسه خواستگاری اجازه نمیگیرن واسه توالت اجازه نمیگیرن!

سکینه-حاجی جونم ول این حرف ها کن بیا برو یه دستی به سر و روت بکش لباساتو عوض کن

-زن مگه قراره بیان خواستگاری من؟! با همین شلوار کردیم از بهنام بانیم جذاب ترم!

-عشقم قربونت جذابیتت.....

(لطیفه دستش را جلوی بینی اش میگذارد و از توالت خارج میشود)

-والا خدا مرگم بده دختر چرا جلو بینیتو گرفتی!

-خب مامی توالت بو میداد..

(سکینه و لطیفه به حاج ممد نگاه میکنند)

-گناه من چیه اخه! خدا نیامرزه پدره مشت مندلی رو که چاه فاضلاب  
کوتاه ساخت

-حاج ممد خب معلومه بعد یک ساعت و پنج دقیقه تو توالتی بایدم  
دوروزه چاه پر بشه

-زن تو پنج دقیقه حساب کردی؟

(لطیفه میخندد)

-هر هر کر کر کی گفت تو بخندی! هان! اصلا همین فردا زنگ  
میزنم بیان خالیش کنن. تا فردا کسی هم خلا نره!

-مگه میشه بابی

-چرا نشه میشه

هر دو -چطوری

۱- کمتر بخورین ۲- اگه خیلی ضروری بود برین پای درخت کارتونو  
بکنین ۳- هیچ راهی ندارین جز گزینه ۱ و ۲

-بابیییییییی

-حاج ممد

- (اداشونو در میاره) خب تا منم برم اوستاگرام ی چرخی بزnm مملکت  
از چه قراره

(لطیفه با گریه خارج میشود)

سکینه- این چه کاری بود؟ یکمی جلو خودتو میگرفتی چاه پر نشه

- اخه اینم شد حرف چجوری جلوی شکمو بگیرم خالی نشه؟
- چه کنم از دست تو خب دیگ تا دیر نشده برم حاضر شم
- خوبه واسه لطیفه میخواد خواستگار بیاد تو ایقد اوستروس داری (سکینه میرود ....)

-والا هرچی پول داشتم دادم فرستادمش دانشگاه ازاد زبان خارجه بخونه حالا بعد چندسال اومده به بابا میگه بابی به مامان میگه مامی به ممنونم میگه تانکریو !  
(لطیفه وارد میشود )

-بابی تو با خودت حرف میزنی !پناه بر خدا ....  
-تو به من کار نداشته باش دختره ی چشم گوسفندی بیا اینجا رو جاروب بکش

-بابی اخه مامی اینجا رو جاروب زده ...  
-بهونه نیار !نکنه به هیکله قناست بر میخوره ملکه الیزابت  
-دختر نکنه عاشقه کوری که چشمت پای منو نمیبینه !  
-حواسم نبود

-حرف نباشه برو یک لیوان آب بردار بیار گلوم خشک شد  
(لطیفه خارج میشود -حاج ممد و رار میکند)  
-خب مهریه باید به اندازه ی وزنش باشه که میشه هول و هوشه  
۲۵۷سکه تمام بهار ازادی .....هومم.....+۵۰۰بال پشه ی  
کور +دو گونی پامپرس مای بی بی +۱۳۳ عدد صندوق بادمگون  
و تماته (بادمجان و گوجه )  
(سکینه وارد صحنه میشود )

-به به .... افرین به تو حاج ممد داری برای دخترمون مهر در  
نظر میگیری  
-بله پس چی !



کم زجر نکشیدم تا بزرگش کردم کم پامپرس نخریدم کم جون  
نکندم که راحت شوهرش بدم بره

(هر دو مینشینن)

-حاج ممد فدات بشم من اقای من ستون خونه ام نگهبان خونه ام

....

-اه بس کن! کم مونده درب و پنجره ی خونت بشم... رک و  
راست حرفتو بگو ...

-ببین خیلی سخت نگیر این ها جوون دل دارن عاشق شدن بزار  
راحت عروسی کنن برن سره خونه زندگیشون

-خب اگه قضیه دله گوسفند هم دل داره اخرش چی؟ پشگل در  
میده! مهم عقله یعنی چی میگی بده تا بره! مگه او مدن چپیس و  
پفک بگیرن!

(لطیفه لیوان به دست وارد میشود بالای سر مادرش می ایستد)

-بابی خب دوشش دارم ...

-بشین ببینم بچه ننه! اول باید بیان من ببینم وضع مالیش چطوره

-بابی.....بابیییییییییی

-درد و بابی! ببین ساعت چنده!

(لطیفه به ساعت مچی اش نگاه میکند آب از دستش می ریزد

روی پای سکینه خانم)

-ساعت ۶

-وای مرگم بده خیسم کردی دختره ی دست و پا چلفتی ....

-مادر دختر مادر زادی چلاقین ..

-وای حالا من چه خاکی به سرم بریزم! چیزی نمونده که مهمونها

برسن

-اشکال نداره خودم میگم جیش کردی  
-بابی تو هم وقت گیر آوردی ها!  
(سکینه خارج میشود - لطیفه و پدرش به هم نگاه میکنند - حاج  
مدد با چشم و ابرو ادا در می آورد)  
-چی؟؟؟؟؟

- (بازم ادا در می آورد)

-چی میگی نمیفهمم!؟

-چی میگی و زهره موش .میگم برو پیش ننت  
(چوب برمیدارد که به لطیفه بزند -لطیفه خارج میشود -حاج  
مدد به سمت میوه میرود و چند تا از ان ها را پشت پشتی قايم  
میکند)  
-والا خودمون تو بی پولی موندیم رفته میوه هم گرفته!چه گوهی  
خوردم زن گرفتم ...

خرجش که چه عرض کنم یه تریلی وسایل کمشه!

(صدای زنگ خانه -لطیفه و مادرش با عجله به سمت درب  
میروند حاج مدد سکینه را با چوب پشت پا میکند)

-این چه کاریه پیرمرد از سن و سالت خجالت نمیکشی از موی  
سفیدت خجالت بکش!

-چی؟ بامن بودی

-نه با همسایه بقلی ام!

-به من چه خودت هولی مثل لک لک میدویی

-وای مامی بابی بس کنید دارن درب میزنن

(صدای درب)

- حاج مدد زود باش شلوار کردیتو بپوش

- اخ اخ گفتی سرتون اونطرف کنین

(صدای درب)

سکینه - اومدمم

حاج ممد - لطیفه برو اشپز خونه هر وقت گفتم بیا

-بابی میخوام یار ایندمو ببینم...

- دختر چشم بادنگونی (با چوب میدود دنبالش) اونم یه منگولی

مثل خودته .....

سکینه- من رفتم در وا کنم

(سکینه در باز می کند خواستگار و مادرش وارد صحنه میشوند

(

-یاالله

حاج ممد-نفرمایید

سکینه - بفرمایید قدم رنجه فرمودید

حاج ممد- به به الهیی شما آقای

- دکتر ارتوپدهستم

- به به تبارک الله خوش اومدی آقای دکتر چرت پرت بفرمایید

بشینید

- ارتوپد هستم

- ای بابا چه فرقی می کنه اخه همین دختر خودم لطیفه با چیستان

هیچ فرقی نمیکنه ( رو به مادرش )خانم شماهم بفرمایید چرا

زحمت کشیدی گل شیرینی خریدی

فرنگیس- خواهش میکنم وظیفمونه

- اهااااا قربون ادم چیز فهم

(همه مینشینند و سکینه به اشپز خانه میرود یهو برمیگردد)

- حاج ممد جان یه لحظه تشریف بیار

- با اجازتون من برم سکو زلزله داره صدام میزنه

-نصف میوها کوششون

- همچین از ما بازرسی میکنی انگار دلارهای باباتو جیب زدم  
- ببین من وقتش دارم بحث کنم نه حال وحوصلشو زود بگو  
کجاست

-هرچی هست بیار من چ میدونم (برمیگردد پیش مهمونها)  
-خب خب خیلی خیلی خوش اومدید  
خواستگار – ممنونم

- حاج خانم شماهم صفا اوردید خوش اومدید

فرنگیس –خیلی مچکرم

( سکینه میوهارو میاورد )

- بفرمایید نوش جان

خواستگار – چرا زحمت کشیدی

فرنگیس- دست درد نکنه

(حاج ممد ظرف میوه را برمیدارد یه سیب برمیدارد و برش میزند  
)

- بزارید خودم براتون پاک کنم

خواستگار – شما چرا زحمت بکشی

سکینه- اییی وای حاج ممد

-چ زحمتی بابا (ی تکه در ظرف فرنگیس و تکه ی دیگر در ظرف  
خواستگار می گذارد )شرم نکنید اینجا هم مثل طویله خونه خودتونه

سکینه – وای سره پیری نمیفهمه چی میگه

لطیفه- سلام

فرنگیس- علیک سلام دخترم

خواستگار – سلام علیکم و رحمت الله و برکاتوووووو....

حاج ممد-الله اکبر .....دخترچرا چای ریختی تو این لیوان های بزرگ  
توی لیوان کوچیک ترمیریختی فلاکسو چرا آوردی

لطیفه – بااابییی

سکینه – دخترم چایی هارو بده من فلاکس بزار زمین برو بشین  
(سکینه می خواهدچایی تعارف کند که حاج ممد با چوب پشت پا میکنند  
سینی چایی پرت خواستگار می شود )

خواستگار-ااااخ ااخ سوختممممم

فرنگیس – خدا مررررگم بده پسر م سوخت سوخت

( حاج ممد دست پاچه میشود و فلاکس چایی روی خاستگار خالی  
میکنند )

سکینه – اااااااج ممد اون اب نیس فلاکس چایی هست

خواستگار- یاااااا قران اتیششش گرفتتم ااخ ااخ

فرنگیس – یکی بطری اب بیاره پسر م از دست رفت

حاج ممد – لطیفه برو از چاه فاضلاب ی بطری اب پر کن سریع بیار

لطیفه- باشه باشه

( حاج ممد بطری را سر تا پای خاستگار میریزد )

خواستگار- اخیییییییییش نفس راحتی کشیدما ...

حاج ممد –اشکال نداره این ها همه خاطره میشه ..

سکینه-معلومه چی میگی پسره بیچاره مرد و زنده شد

لطیفه-وای عشقم حالت خوبه؟پیف پیف چقدر بو میدی

حاج ممد-خب از چاه فاضلاب بود بعدشم برو تو اتاقت اومدنتم شر  
بود...مونگول ...

فرنگیس-خب بهتره بریم دیگه سره اصل مطلب

حاج ممد-اهااااا این شد یه حرفی .بریم سره اصله اصلش .مهریییییییییه  
سکینه -حاج ممد اینو بزار اخر سر ...

خواستگار- نه راحت باشید .هرچی باشه قبوله

حاج ممد -ای جان ... عجب ادمی بافهم و کمالاتی !ننت عجب بچه ای  
ساخت !!ببین بچه جون بزار همین الان جلو جمع بگم مهریه ی دختر  
من (یک برگه از لباسش در می آورد)بفرمایید !  
(خواستگار متعجب میشود )

فرنگیس- چته خشکت زده زودی بخون تا بریم بو گندت خفمون کرد  
...

- (خواستگار بلند میشود) اخه من پره پشه ی کور و دم مارمولک و  
پمپرس از کجا بیارم!(می رود -لطیفه کتش را میگیرد)

لطیفه- نرو تو مرد رویاهای منی تو جننل منی من بی تو میمیرم  
حاج ممد -چشم روشن دختره ی چشم سفید (به دنبال لطیفه میدود-  
خواستگار و مادرش با عجله گل و شیرینی را برمیدارند و فرار  
میکنند)

حاج ممد-گ ... گگگ ... گل شیرینی رو کجا میبرین .... سکینه برو  
دنبالشون ...

لطیفه-واقعا که بابی تو قلبمو شکستی

حاج ممد -خب برو با چسب برق بچسبونش .... گل و شیرینی رو  
کجا بردن اخه !(خارج میشود )

لطیفه- خدایا من شوهر مو میخوام (گریه میکند -خارج میشود )

پایان

زمستان ۱۳۹۷

(تقدیم به دوست هنرمندم سرکار خانم حدیث سیرجانیان )

شماره نویسنده : ۰۹۱۷۲۶۸۶۷۷۱

ایدی اینستاگرام : asemaan2768

(مطابق قانون هر گونه کپی برداری از متن و اجرا بدون مجوز  
نویسنده پیگرد قانونی دارد )